فرهنگ

لغات متشابهه

تالیف : نعمت‌الله ذکائی بیضائی

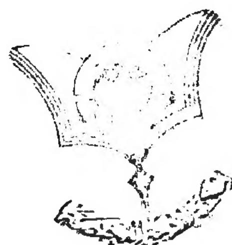
انتشارات وحید

زمستان ۱۳۵۹

ارزش نود ریال

۵





فرهنگ

لغات متشابه

تألیف : نعمت‌الله ذکائی بیضائی

زمستان ۱۳۵۹

انتشارات وحید

پیش گفتار

گذشت روزگار و گردش لیل و نهار، آثار بیشمار بر روح و جسم موجودات جاندار و بیجان بر جای میگذارد و این گذشت که سرگذشت جهان و جهانیان را نیز با خود دارد با نظم و نظام خویش و بدون وقفه در حرکت و تکوین است.

حرکت تکوینی خود موجب خلق اجسام جدید، تکامل اشیاء موجود و مرگ و محو آنها میگردد که بعلت وسعت دامنه بحث، از آن درمیگذریم.

x x x

فرهنگ هر کشوری بالجمله با گذشت زمان بارور و غنی میشود و وسعت و توسعه و تحول و تغییر در آن موجب کثرت و تعدد لغات میگردد. نیازهای جامعه سبب خلق لغات جدید و ارتباط با جوامع مختلف و اختراعات و اکتشافات بدیع موجب جعل لغات تازه میشود و بتدریج یا عیناً و یا با اندک تغییر و تبدیل به زبانهای دیگر راه می یابد.

بنابراین هیچ زبانی نیست که از زبان و فرهنگ دیگر متأثر نباشد و لغات و اصطلاحات زبان دیگر را به عاریت نگرفته باشد. چنانکه زبانهای عربی، ترکی، هندی (اردو)، لاتین، مغولی، سامی، فرانسوی، انگلیسی لغاتی از زبان فارسی گرفته اند و زبان فارسی نیز تعدادی از لغات زبانهای فوق الذکر را اخذ کرده و احیاناً با تبدیل و تبدل آنها را بصورتی جدید درآورده است.

و اما مجموعه ای که لغات و اصطلاحات را در خود جمع دارد لغت نامه، قاموس، فرهنگ واژه نامه و ...... نامیده میشود و تعدد و کثرت این واژه نامه ها و اجزاء آنها دلیل رشد و پیشرفت فرهنگ ملت و یا کوشش مستمر و مؤثر محققان مردم آن کشور میباشد.

x x x

کشور ما از فرهنگی غنی و کمال برخوردار است. تعداد فرهنگ نامه هائی که نامی و
یا نسخه ای از آنها در فهرست روزگار بر جای مانده از سه صد کمتر نیست و قدیمترین فرهنگ
عربی نیز توسط خلیل بن احمد فراهیدی نوشته شده که بنام «کتاب العین» موسوم است.
طی سالهای اخیر لغت نامه ها و فرهنگ نامه هائی محتوی لغات و اصطلاحات خاص تدوین
شده که از آن جمله است: فرهنگ لغات ادبی، فرهنگ لغات عامیانه، فرهنگ لغات و
اصطلاحات فلسفی، فرهنگ علوم عقلی، فرهنگ عوام، فرهنگ ادبیات زبان فارسی،
فرهنگ اصطلاحات قضائی، دریائی، حقوقی، اقتصادی و ...... و اکنون اثر شاعر
دانشمند حضرت ذکائی مجموعه ای آراسته است بدیع و تازه که بدین صورت در ایران
سابقه نداشته است و دلیل بسیار بجا است که لغویون و ارباب تحقیق در این راه همت موفور
مبذول دارند. ان شاء الله

انتشارات وحید. سیف الله وحیدنیا

وحیدنیا بهمن ۵۹

بسمه تعالی
"فرهنگ لغات متشابهه"

پیش گفتار

بعدالحمد در عنفوان شباب و پیش از آنکه تحصیلات رسمی دوره متوسطه و دوره عالی قضائی را در طهران به‌بینم و رسما وارد خدمت دولت شوم با سرمایه تحصیلات طلبگی و مطالعات ادبی نه سال معلمی کردم (شش سال در مدرسه معرفت آران کاشان و سه سال در مدرسه تربیت بنین طهران) در تمام این مدت چه در دیکته شاگردان مخصوصا در دیکته‌هائی که برای امتحان تهیه میشد و چه در دوران تحصیلات بالا و ادامه مطالعات ادبی غالبا بلغات زیاد متشابه که نمونه آنها را در این دفتر ملاحظه خواهند فرمود بر میخوردم و با خود میگفتم که اگر این لغات در حدود امکان یکجا جمع شود و با معانی آنها تکثیر و در دسترس دانش آموزان و دانشجویان قرار گیرد خالی از فایده و برکنار از خدمتی بآنان نخواهد بود و بالاخره خود مصمم شدم این کار را بکنم و از آنپس وروی این فکر و تصمیم هر جا بچنین لغاتی بر خوردم دردفتری یادداشت کردم (نه اینکه از خلال ومتون کتب عقب چنین لغاتی بگردم)تا کم کم مقدار زیادی از این نوع لغات فراهم آمد ولی متاسفانه بعدا بر اثر گرفتاریهای اداری و مطالعات ادبی دیگر این

کار دربوته فراموشی و عدم تعقیب ماند و سالیانی متمادی از آن گذشت تا چندروز پیش در ضمن سرکشی ببعضی کتب و اوراق‌مظبوطه اتفاقا این جزوه بنظر رسیددیدم دیگر حالاوقت آن است که بکار این مجموعه‌خاتمه دهم چه اگر متنظر باشم که باز سالیان‌دیگربماند تا شاید چند لغت دیگر اضافه شوداولا ممکن است عمر کفایت تکمیل آن‌نکندو ثانیا لغات این قدر فراوان و زیاد است که شایدو بلکه قطعی است که مرادسترسی بهمهٔآنها حاصل‌نگرددو علیهذا بهتر است بحکم مالایدرک کله لایترک کله این‌مقدار که فراهم‌آمده بیحاصل نماند و حیف است که مورد استفاده قرار نگیرد و لذا بر آن شدم که بتکثیر آن پردازم .

اماکجا و کی در این زمان که چاپ کتاب با این گرانی قیمت‌ها که از عهده تحمل همه کس بر نیاید بچاپ آن اقدام کند ولی بحمدالله دوست دانشمند و گرامی آقای دکتر سیف‌الله وحید نیا مدیر و موسس مجله‌وزین و پربار (وحید)زادالله توفیقه‌که همواره در اشاعه فضل و ادب پیشرو و رهنمای‌همگانندحاضر شدند آنرا بحلیه طبع آراسته گردانند که بی‌نهایت ازایشان تشکر دارم و بدین حسن نیت حضرتشانرا تبریک میگویم و مزید توفیقشانرا خواستارم .

درباره‌فصل‌بندی‌و باصطلاح تبویب لغات این مجموعه چون موضوع طوری نیست که‌بتوان از روی حروف تهجی (الفبا) آنرا مرتب نمود زیرا بطوریکه‌مثلادردوکلمه مشابه‌صریع‌و سریع ملاحظه میفرمائید نه میتوان‌آنرا در حرف صاد و نه در حرف سین منظم کرد و همین قسم است سایر لغات لهذابر آن شدم که همانطور که از اول‌هم فکر و یادداشت کرده بودم‌لغات را از روی حرکت حرف اولشان منظم کنم چه این لغات بعضی مفتوح الاول مثل قدر و غدر و برخی‌مکسورالاول مانند مضمارو مزمار و قسمی دیگر

مضموم الاول مثل مقنی و مغنی میباشند و نیز سه نوع حرکت دیگر در نظر گرفتم بنام صدای الفی مثل قاعد و قائد و صدای واوی مانند صور و سور و صدای یائی مانند طین و تین و هر چند تعداد لغات این دسته و باین حرکات کم است ولی در هر حال در شمار سایر حرکات نمیتوان آنها را ثبت نمود .

و هم بهتر بنظر رسید که در آخر هر یک از انواع لغات چند صفحه سفید گذاشته شود تا دارندگان کتاب چنانکه بلغات متشابهی برخوردند که در این مجموعه نباشد آنرادر محلهای خود ثبت فرمایند .

و هم چنین مناسب دیدم که در آخر این مجموعه مقالهایرا که تحت عنوان (خواص و آثار حروف الفبا در کلمات) در شماره نهم سال دوازدهم مجله وزین وحید مورخ آذر ماه ۱۳۵۳ چاپ شده و آن نیز میتواند دانش پژوهانرا بکار آید بگذارم باشد که عنوان خدمتی بادب دوستان پیدا کند و منه التوفیق و علیه التکلان و اینک بمتن مجموعه مراجعه فرمائید .

بتاریخ خردادماه ۱۳۵۹ شمسی طهران نعمت اله ذکائی بیضائی

لغـات مفتوح الاول

ردیف	لغـــت	معنـی	بعضا" شاهد
۱	تقریب	نزدیک کردن	
۲	تغریب	دور نمودن	
۳	تصویب	درست دانستن	
۴	تثویب	مزد دادن ـ لبـاس پوشیدن	
۵	مضار جمع مضرت	زیانها	
۶	مزار	زیارتگاه ـگورستان ـ قبـر	
۷	تحسین	نیکوئی گفتن	
۸	تحصین	محکم داشتن	
۹	نظارت	نگاه‌کردن ـ مراقب بودن	
۱۰	نضارت	تازگی ـ طراوت	
۱۱	نکث	شکستن عـهد	
۱۲	نکص	بعقب برگشتن	
۱۳	غمین	اندوهگین	
۱۴	قمین	سزاوار	در نصاب است حقیق

ردیف	لغت	معنــی	شــاهــد ۹
			جدیر وقمین و حــری سـزاوارهــا گیـــرو ادخل درای
۱۵	علیم	دانا	
۱۶	اَلیم	دردناک	
۱۷	قص	سینــه ــ استخــوان سینــه	
۱۸	غَث	لاغر ــ تباه	
۱۹	ظَهیر	کمک ــ پشتیبان	
۲۰	زَحیر	ضعف قلب	
۲۱	ضخم	کلفتی	
۲۲	زخم (فارسی)	ریش ــ جراحت	
۲۳	سَهَربفتح اول و دوم	بیداری ــ مرضــی‌که خواب را زائل کند	
۲۴	سَحَر بفتح‌اول و دوم	دو ثلث از شـــب گذشته‌ــ نزدیک‌صبح	
	ــ	ــ	دیده محمود شبی تا سحــر مــانــد معذب بعذاب سهر
۲۵	سماء	آسمان	
۲۶	سماع	شنیدن ــ شنیـــدن آواز ــ حالت طرب	
۲۷	ثَمَر بفتح اول و دوم	میوه	
۲۸	سَمَر بفتح اول و دوم	مشهور ــ حکایت	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۲۹	ذکی	باهوش	
۳۰	زکی	پاک ـ پاکیزه	
۳۱	ضمان	در برگرفتن ـ ضمانت کردن	
۳۲	زمان	وقت ـ هنگام	
۳۳	عمل	کار	
۳۴	امل	آرزو	
۳۵	صریر	صدای قلم	
۳۶	سریر	تخت	
۳۷	سحاب	ابر	
۳۸	صحابه	یاران ـ اصحاب	
۳۹	ظهر	پشت	
۴۰	زهر	گل‌وبفارسی سم	
۴۱	مصاعب	سختی‌ها ـ مشکلها	
۴۲	مصائب	رنجها ـ مصیبت‌ها	
۳	کواعب	دختران باکره	
۴۴	کوائب	ظرفها	
۴۵	اقارب	نزدیکان	
۴۶	عقارب جمع عقرب	کژ دمها	
۴۷	قدر	اندازه	
۴۸	غدر	مکرو حیله	
۴۹	قدیر	توانا	
۵۰	غدیر	حوضچه ـ گودالی‌که آب‌باران در آن‌جمع میشود	

ردیف	لغت	معنـی	شاهـد
۵۱	قضا	حکم ـ فرمان	
۵۲	غزا	جنگ	غذا خوردنی
۵۳	قریب	نزدیک	
۵۴	غریب	دور ازوطن	
۵۵	تعلم	آموختن	
۵۶	تألم	دردبردن ـ دردناکی	
۵۷	منهل	آب خورد نگاه	
۵۸	منحل بضم میم	برچیده شده ـ از بین رفته	
۵۹	صهیل	صدای اسب	ازغطیط ابل صهیل فرس شده آشفته صحنه مضمار (غطیط صدای شتر را گویند)
۶۰	سهیل بضم سین	نام ستاره‌ایست	
۶۱	سطر	نوشته ـ یکردیف خط هر مکتوب	
۶۲	ستر	پوشیدن	
۶۳	مسطور	نوشته شده	
۶۴	مستور	پوشیده شده	
۶۵	صلب	سخت ـ دار زدن	صلب بضم صاد پشت ـ کمر
۶۶	سلب	جداو جدا کردن	

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۱۲
۶۷	اقرب	نزدیکتر	
۶۸	عقرب	کژدم	
۶۹	عظم	استخوان	
۷۰	عزم	اراده	
۷۱	ذقن	چانه	
۷۲	زغن	نوعی از کلاغ	
۷۳	غضبان	خشمناک	اول اردیبهشت ماه جلالی بلبل گوینده بر منابر قضبان بر گل سرخ از نم اوفتاده لالی همچو عرق بر عذار شاهد غضبان (سعدی)
۷۴	قضبان (جمع قضیب)	شاخه‌ها	
۷۵	قوس	کمان ـ نام یکی از ماههای شمسی عربی	
۷۶	غوث	پناه	
۷۷	ذرع	گز	
۷۸	زرع	کشت و کار	
۷۹	طنین	صدای مگس ـ صدای ناقوس	
۸۰	تنین بکسر تا و تشدید نون	اژدها (مار بزرگ)	
۸۱	حضیض	پستی ـ پائین ـ فرودین	هضیض شکسته
۸۲	هزیز	صدای برگ درختان	حظیظ بهره‌مند ـ کامیاب

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۸۳	تصمیم	اراده کردن ـ عزم نمودن	
۸۴	تسمیم	زهر دادن	
۸۵	ثغر بر وزن فقر	سرحد ـ دندان	
۸۶	صقر بر وزن فقر	مرغی است شکاری که بفارسی آنرا چرغ و و چرخ گویند	
۸۷	صباحت	نیکو روئی	
۸۸	سباحت	شناوری	زیرکی آمد سباحت در بحار کم رهد غرق است او پایان کار (مثنوی)
۸۹	صفیر	صدا	
۹۰	سفیر	فرستاده	
۹۱	صرف	گرداندن ـ علم صرف	
۹۲	سرف	اسراف ـ زیاده روی	
۹۳	مصلوب	بدار آویخته شده	صلب ـ بدارزدن
۹۴	مسلوب	جدا شده	
۹۵	نسل	نژاد	
۹۶	نصل	پیکان	عصب پی و یلبه جوشن است و درع زره وهق

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۱۴
			کمندولی نصل و معبله پیکان (نصاب صبیان)
۹۷	جهد	کوشش	
۹۸	جحد	انکار کردن	
۹۹	احوال	جمع حال	
۱۰۰	اهوال	جمع هول یعنی ترس	زبس خواندیم احوال قیامت باشدچیره اهوال قیامت ادیب بیضائی
۱۰۱	سدید	محکم	
۱۰۲	صدید	کثیف (آمیخته ـ بخون)	
۱۰۳	حیاط	خانه ـ محوطه	
۱۰۴	حیات	زندگی (ضد ممات)	
۱۰۵	وتر بر وزن اگر	ریسمان ـ نخ ـ سیم آلات موسیقی ـ جمع آن اوتار است .	
۱۰۶	وطر	حاجت	
۱۰۷	هوا (فارسی)	فضا ـ آسمان ـ باد	
۱۰۸	هوی	میل ـ خواهش هوس	
۱۰۹	سرا (فارسی)	خانه	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۱۱۰	ثری	خاک ــ زمین	
۱۱۱	اشیاع	پیروان	
۱۱۲	اشیاء	چیزها	
۱۱۳	بعث	برانگیختن	
۱۱۴	بأس	باک	
۱۱۵	هذربفتح‌دوحرف‌اول	سخن بیهوده	المکثار مهذار یعنی پرگوئی بیهوده گوئی است
۱۱۶	حذربفتح‌دوحرف‌اول	ترس	حضر (مقابل سفر) آماده ــ موجود ما حضر یعنی آنچه‌موجوداست
۱۱۷	تاویل	شرح ــ تغییر	
۱۱۸	تعویل	فریاد کردن	
۱۱۹	تقلب با لام مشدد ومضموم	دوروئی ــ بدجنسی ــ گردیدن	
۱۲۰	تغلب " "	غلبه‌یافتن ــ چیره شدن	
	نسر	نام دوستاره که یکی را نسر طائر و دیگری را نسر واقع گویند .	
۱۲۱	نصر	یاری کردن	
۱۲۲	نثر	نوشته (مقابل نظم)	
۱۲۳	فصیح	شیوا ــ خوش بیان	فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخنگوی گوی (سعدی)

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۱۲۴	فسیح	وسیع	
۱۲۵	مغلوب	شکست خورده	تحت غلبه واقع شده
۱۲۶	مقلوب	معکوس ـ برگشته	مثلازورمقلوب روزاست
۱۲۷	معمور	آباد ـ عمران یافته	ضد خراب
۱۲۸	مامور	امر شده تحت امر	المامور معذور
۱۲۹	صلات جمع صله	جایزه‌ها	مخصوصا جایزه شعر
۱۳۰	صلوة	نماز	
۱۳۱	غد	فردا	ساخبرکم غدا فردا خبرتان میدهم
۱۳۲	قد	بتحقیق ـ بحقیقت	درعربی جلوفعل میآید
۱۳۳	ارض	زمین	
۱۳۴	عرض	پهنا	ارز ارزش فارسی است
۱۳۵	ثوب	جامه	
۱۳۶	صوب	طرف ـ جانب	
۱۳۷	مفروض	واجب شده	
۱۳۸	مفروز	جدا و تفکیک شده	مرا ز کله برادر چرا نمائی منع که مال ما و توازبعدباب مفروزاست (اشتهای اصفهانی)
۱۳۹	فرض	واجب	
۱۴۰	فرز	جداکردن ـ فاصله بین دو کوه	
۱۴۱	علم بر وزن قلم	رایت ـ بیرق	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۱۴۲	الم	درد	
۱۴۳	ضمین	ضمانت شده	
۱۴۴	زمین (فارسی)	خاک ـ ارض	
۱۴۵	نهر	جوی بزرگ	
۱۴۶	نحر	قسمت اعلای سینه ـ ذبح کردن شتر بنحو مخصوص از گلو	
۱۴۷	مسیر	محل سیر (گردش)	
۱۴۸	مصیر	بازگشتگاه	
۱۴۹	صیف	تابستان	عمرگرانمایه درین صرف شد
۱۵۰	سیف	شمشیر	تاچه‌خورم صیف و چه پوشم شتا (سعدی)
۱۵۱	محصور	گرفته‌شده ـ در حصار آمده ـ دیوارکشیده‌شده	
۱۵۲	محسور	حسرت برده شده ـ حسرت زده	
۱۵۳	مهجور	دور افتاده	
۱۵۴	محجور	کنار مانده ـ ممنوع	
۱۵۵	هجر بفتح هاء وسکون جیم	دور ـ دوری	
۱۵۶	حجر "	کنار	
۱۵۷	غمض	پوشیدن	غمض عین چشم پوشی
۱۵۸	غمز	اشاره‌بچشم یا ابرو ـ سخن چینی (غماز ـ سخن چین)	

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۱۸
۱۵۹	عذب	گوارا	
۱۶۰	عضب	تیغ ـ شمشیر	جراز و سیف و حسام است وعضب و صارم تیغ (نصاب صبیان)
۱۶۱	قلیل	کم	
۱۶۲	غلیل	تشنه	
۱۶۳	سمت بمیم ساکن	جانب ـ طریق	
۱۶۴	سمط	گوهر برشته کشیدن	مسمط که یکی از انواع شعر است از این کلمه گرفته شده است .
۱۶۵	اثیل	محکم	
۱۶۶	اصیل جمع آن آصال است	ریشه‌دار ـ با اصل ـ شام ـ ثابت‌الرای	درقرآن است بکرة" واصیلا یعنی صبح و شام
۱۶۷	ثقیل	سنگین	
۱۶۸	صقیل	صیقل‌یافته ـ روشن	
۱۶۹	شصت	انگشت ابهام ـ عدد ۶۰	
۱۷۰	شست	دام ماهی گیری	
۱۷۱	سمین	فربه ـ چاق	
۱۷۲	ثمین	قیمتی ـ پربها	
۱۷۳	تحدید	حد معین کردن	
۱۷۴	تهدید	ترسانیدن	
۱۷۵	برائت	پاک شدن ـ از گناه برکنار بودن	

ردیف	لغت	معنـــی	شـاهـد ۱۹
۱۷۶	براعت	روشنی ـ فصاحـت ـ تفـوق	(براعت استهلال که از صنایع بدیعی در شعر است یعنی تفوق ابتدائی)
۱۷۷	ضم	اضافه یا اضافه کردن پیـــوست	
۱۷۸	ذم	مذمت ـ بدی گفتن	
۱۷۹	عمرو بروزن امر	اسم است و واو علامت امتیاز آن با عمر است	
۱۸۰	امر	فـــرمـان	
۱۸۱	نذیر	ترساننده	
۱۸۲	نظیر	مانـنـد	
۱۸۳	صلصال	گل خشکیده	درقرآن است ولقد خلقنا الانسان من صلصـــال یعنی آفریدیم انسان را از گل خشک شده
۱۸۴	سلسال	جاری	
۱۸۵	مجذوم	مبتلای بمرض جـذام (خـوره)	
۱۸۶	مجزوم	حرف جزم دار (ساکن)	
۱۸۷	لبث بباء ساکن	درنگ	
۱۸۸	لبس	اشتباه	بسعی باقر شاپور کلک مانی خامه
۱۸۹	بق	پشه	که نقش پیل کشد نوک خامه اش بپر بـــق (قاآنی)

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۱۹۰	بغ (فارسی‌است)	بت ــ زمین کنده	
۱۹۱	دق	طعنه	کدام آیه‌رحمت بساحتت شده‌نازل که‌میزندزشرف عرصه‌ات بعرش برین دق (نیز قاآنی)
۱۹۲	دغ (فارسی است)	زمین بی گیاه و سر بیموی	
۱۹۳	لق (فارسی‌است)	بیموی وصاف ــ تخم مرغ فاسد ــ فریب وبازی	
۱۹۴	لغ (فارسی‌است)	بیموی‌وصاف‌وصحرای بی‌علف‌ونیزتخم مرغ ضایع شده	
۱۹۵	خبیص	نام یکی از قصبات کرمان‌است‌که‌اخیراً آنرا شهدادنامیده‌اند	
۱۹۶	خبیث	پست و ناپاک	
۱۹۷	تنذیر	ترسانیدن	
۱۹۸	تنظیر	مانندکردن‌مثل‌آوردن	
۱۹۹	وثن‌بروزن حسن	بت	
۲۰۰	وسن بر وزن حسن	چرت‌زدن ــ خواب سنگین	رسم ناخفتن‌بروز است‌و من از بهر تو را بی وسن باشم همه‌شب روز باشم باوسن (منوچهری)

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۲۱
۲۰۱	طل (جمع آن طلال)	آثار خرابه عمارات	
۲۰۲	تل (جمع آن اتلال)	تپه ــ پشته	
۲۰۳	سوق بر وزن خوف	راندن	
۲۰۴	صوغ بر وزن خوف	ریختن	
۲۰۵	اشباه	مانندها	
۲۰۶	اشباح	اجسام ــ سیاهی‌های هر چیز مفرد آن شبح است .	
۲۰۷	صفر بروزن خبر	ماه دوم از ماههای عربی	
۲۰۸	سفر	مسافرت کردن	
۲۰۹	مضموم	حرف ضمه دار	(ضمه را بفارسی پیش گویند)
۲۱۰	مذموم	نکوهیده	
۲۱۱	تعجیل	شتاب کردن	
۲۱۲	تأجیل	تعیین مدت کردن	
۲۱۳	تصریح	واضح و آشکار نمودن	
۲۱۴	تسریح	بچرا گذاشتن ــ رها ساختن	
۲۱۵	صحنه	نام قصبه ایست در ده فرسنگی کرمانشاه	
۲۱۶	سحنه	هیئت و رنگ	(السحنه الهیئة واللون)
۲۱۷	زجر	اذیت و آزار	
۲۱۸	ضجر	دلتنگی	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۲۱۹	تعسف	بیراهه رفتن	
۲۲۰	تأسف	افسوس خوردن	
۲۲۱	معمور	فرو رفته	
۲۲۲	مغمور	درقمارباخته (قمار زده)	
۲۲۳	اسیر	گرفتار	
۲۲۴	اثیر	کره نار	(آسمان آتشین)
۲۲۵	تلاوت	خواندن	در المنجداست‌که‌تلاوة الکتاب
۲۲۶	طلاوت	دلنشین ـ شادمانی ـ حسن	
۲۲۷	ثلم	سوراخ ـ رخنه	
۲۲۸	سلم	نام یکی از پسران فریدون‌پادشاه‌تاریخی ایران	
۲۲۹	سبب	جهة‌ـ وسیله‌ـ ریسمان	
۲۳۰	صبب	ریختن	
۲۳۱	مس بتشدید سین	تماس یافتن ـ بجائی سائیده شدن	
۲۳۲	مص بتشدید صاد	مکیدن	
۲۳۳	فحث	تفحص کردن	(شمس اللغات)
۲۳۴	فحص	کاویدن و نیک‌جستجو کردن	

ردیف	لغت	معنی	شاهد۲۳
۲۳۵	ذلیل	خوار	
۲۳۶	ضلیل	گمراه	ظلیل سایه‌دار
۲۳۷	حزم	استوار کردن ـ احتیاط	
۲۳۸	حذم	بریدن ـ شتاب کردن	
۲۳۹	ظفر (بروزن قمر)	فتح ـ زمین پرگیاه	
۲۴۰	ذفر " "	بوی شدید (خوب یابد)	
۲۴۱	لقب (بروزن عقب)	عنوان (اسمی که برای معرفی شخص انتخاب میشود)	
۲۴۲	لغب " "	رنج و تعب	(لوینهکنی اللغب) اگر رنج و تعب مرا هلاک کند
۲۴۳	ابهر	قصبه‌ایست از توابع زنجان	
۲۴۴	عبهر	گل نرگس	
۲۴۵	اطباع	جمع طبع که بمیل تعبیر میشود	
۲۴۶	اتباع	پیروان (جمع تبع)	
۲۴۷	هصور	درنده	
۲۴۸	حصور	فشرده شده ـ فشارنده	(خودداری از شهوات) عاحز از سخن
۲۴۹	بث	پراکندن	بث شکوی شرح شکایت دادن

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۲۵۰	بس (فارسی)	کافی	
۲۵۱	عوان	گماشته	(عوانان یاران ـ گماشتگان)
۲۵۲	اوان	زمان ـ اوقات	
۲۵۳	تحکم	حکم کردن ـ آمرانه صحبت کردن	
۲۵۴	تهکم	طعن و استهزاء	
۲۵۵	هضم	گوارش	
۲۵۶	حزم	احتیاط	
۲۵۷	سعید	سعادتمند ـ خوشبخت ـ نیکو	
۲۵۸	صعید	خاک ـ قبر ـ شهری است در مصر ـ ارتفاعات زمین	
۲۵۹	اوتار	جمع وتر ریسمانها	(سیمهای آلات موسیقی را نیز اوتار گویند)
۲۶۰	اوطار	جمع وطر حاجات	
۲۶۱	توصل	رسیدن	
۲۶۲	توسل	چنگ زدن ـ وسیله جستن	
۲۶۳	نصیب	بهره	
۲۶۴	نسیب	نسب دار ـ صاحب نسب	
۲۶۵	نقمات	(جمع نقمت) رنج و عذابها	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۲۶۶	نغمات	(جمع نغمه) آهنگها	
۲۶۷	اثمار (جمع ثمر)	میوه‌ها	
۲۶۸	اسمار (جمع سمر)	حکایات‌وافسانه‌ها	
۲۶۹	سلیل	مسلول ـ بزرگزاده فرزند	
۲۷۰	صلیل	صدای شمشیر ـ صدای آهنی که از افتادن‌بر آهن دیگر برآید.	
۲۷۱	ذره بتشدید راء	خردو ناچیز ـ اجسام بسیار ریز و پراکنده در هوا که در شعاع آفتاب دیده میشود.	
۲۷۲	ضره بتشدید راء	هوو (دوزن یکشوهر که‌بفارسی‌بناغ‌گویند)	
۲۷۳	ذر بتشدید راء	مورچه	
۲۷۴	ضر بتشدید راء	ضرر و زیان	زر (فارسی) طلا
۲۷۵	قوی (بر وزن کمی)	توانا ـ صاحب قوت	
۲۷۶	غوی	گمراه	گفت‌لیلی‌راخلیفه‌این‌توی کزتومجنون‌شد پریشان‌وغوی؟ (مثنوی)
۲۷۷	تالیف	جمع کردن آثار ـ تدوین کتاب ـ الفت دادن	
۲۷۸	تعلیف	علف‌دادن ـ چراندن احشام در مرتع	

ردیف	لغت	معنـی	شاهــد۲۶
۲۷۹	سحنه	هیئت و رنگ	
۲۸۰	صحنه	منظره ــ نام قصبه‌ای است‌ازتوابع‌کرمانشاه	
۲۸۱	جهیم	عبوس	
۲۸۲	جحیم	دوزخ	
۲۸۳	صوت	آواز	
۲۸۴	سوط	تازیانه ــ نصیـب	جمع‌آن‌سیاط‌و اسـواط است
۲۸۵	غمر بر وزن ثمر	غیر آزموده ــ جاهل ــ حقـد	
۲۸۶	قمر	ماه	
۲۸۷	اصوات	جمع صوت آوازها	
۲۸۸	اسواط	جمع سوط تازیانه‌ها	
۲۸۹	استر بفتخ تاء	قاطر ــ حیوان بارکش که از جفت شدن‌خرنر با مادیان بوجود آید وخوداونازابا شدیعنی تولید مثل نمیکند	
۲۹۰	اسطر بضمم طاء	جمع سطر نوشته‌ها	
۲۹۱	اسحار	سحرها	
۲۹۲	اصهار	دامادها (جمع صهـر بکسر صاد است)	
۲۹۳	الیف	خو گرفته ــ الفــت جستـه	

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۲۷
۲۹۴	علیف	علفخوار	
۲۹۵	الا	آگاه باش (حرف تنبیه)	
۲۹۶	علی	بر (یکی ازحروف جر است)	
۲۹۷	عذرا	باکره عزراکمک وامداد (قاموس عهد ین)	
۲۹۸	ازری	خوارتر	
۲۹۹	اریکه	تخت جمع آن ارائک است	
۳۰۰	عریکه	برآمدگی پشت شتر ـ عادت ـ خلق ـ گفته میشود (فلانی لین العریکه است) یعنی خلیق و آرام است .	
۳۰۱	ارائک	جمع اریکه تختها	
۳۰۲	عرائک	جمع عریکه عادت و خلق نیک	
۳۰۳	اظهر	نمایانتر ـ واضح تر	
۳۰۴	ازهر	روشنتر	(وهم اسم یکی ازبرادران یعقوب لیث صفاری است که بعلت تجاهل یا تحامقش در امور معروف با زهر خر شده بود)
۳۰۵	اصنام	جمع صنم یعنی بتها	
۳۰۶	اسنام	جمع سنام یعنی کوهانهای شتران	

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۲۸
۳۰۷	اخص	خاصتر ـ مخصوص‌تر	
۳۰۸	اخس	پست تر ـ فرومایه‌تر	
۳۰۹	ادا	اصلاح عامیانه‌رفتار ناشایست یا مزاحی (فارسی است)	
۳۱۰	اداء	پرداختن ـ انجام‌دادن	
۳۱۱	ادیم	پهنا ـ روی‌زمین ـ سفره	
۳۱۲	عدیم	نیستی ـ نابوده‌شده	
۳۱۳	اذفر	خوشبو	
۳۱۴	اظفر	کامیاب‌تر صفت تفضیلی ظفر	
۳۱۵	اذقان	جمع ذقن یعنی چانه‌ها	
۳۱۶	اضغان	جمع ضغینه‌یعنی کینه‌ها	
۳۱۷	اذکی	باهوش‌تر ـ زیرکتر	
۳۱۸	ازکی	پاکتر ـ پرهیزکارتر	
۳۱۹	اذل	خوارتر	
۳۲۰	اضل	گمراهتر	ازل همیشه ـ بدون اولی
۳۲۱	ضلیل	بسیار گمراه	(صیغه مبالغه‌از ضلالت است)
۳۲۲	ظلیل	سایه دار	ذلیل خوار
۳۲۳	ضعضعه	سختی و فروتنی	
۳۲۴	زعزعه	باد تند ـ شدائد	
۳۲۵	تحویل	حواله‌کردن ـ تسلیم یامسترد داشتن	

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۲۹
۳۲۶	تهویل	ترسانیدن	
۳۲۷	حول	دور ــ اطراف	
۳۲۸	هول	ترس	
۳۲۹	مثبوت	ثابت شده	
۳۳۰	مسبوت	خواب آلود	سبات بضم سین یعنی خواب
۳۳۱	ضنین	بخیل	ضنت بتشدید نون یعنی بخل
۳۳۲	ظنین	بدگمان	
۳۳۳	مضنه بتشدید نون	آنچه بآن بخل ورزیده میشود	
۳۳۴	مظنه	۱ــ اصطلاحا" نرخ ۲ــ در معرض خیر یا اعتراض درمحل گمان جمع آن مظان است .	
۳۳۵	مضان	جمع مضنه یعنی چیزها یاکسانی که بآنها بخل ورزیده میشود	
۳۳۶	مظان	درمحل و معرض گمان از خیر و شر	
۳۳۷	نهب	غارت	
۳۳۸	نحب	زمان ــ دوره	قد قضی نحبه و سوف یقضی نحبک دوره او گذشت وبزودی دوره تو نیز میگذرد

ردیف	لغت	معنــی	شاهــد ۳۰
۳۳۹	اجم	بیشه جمع آن آجام است	آنوارث شمشیر که از پنجه پس از دیر بر کند بقوت شم شیران اجم را (ادیب بیضائی)
۳۴۰	عجم	۱ـ اصطلاحا "فارسی یعنی مقابل عرب ۲ـ کند زبان	
۳۴۱	رقم بر وزن خصم	نوشتن	
۳۴۲	رغم " " "	بخاک مالیدن گفته میشود	(رغما "لانف الحسود) یعنی برای بخاک مالیدن بینی حسود
۳۴۳	رکض	دویدن	
۳۴۴	رکز بکسر راء	آواز ضعیف بگوش نرسیدنی	
۳۴۵	نصب بر وزن عجب	تعب ـ رنج	(لا یمسنا فیها نصب) قرآن کریم
۳۴۶	نسب	نسبت ـ خانواده	
۳۴۷	قفس	قفس معروف	
۳۴۸	قفص	بهمان معنی قفس با سین است	
۳۴۹	سقر بفتح اول و دوم	دوزخ	
۳۵۰	صغر بکسر صاد	کودکی	
۳۵۱	سحابه (واحد سحاب)	ابر (ها" آخر سحابه هاء وحدت است) .	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۳۵۲	صحابه (جمع صاحب)	یاران	(صحابه‌است یاران وآل اهل بیت) نصاب
۳۵۳	حسب با دو فتحه	عدد ـ قدر ـ بزرگی اصل (اصالت)	
۳۵۴	حصب	چوب خشک ـ سنگ ـ سنگریزه	
۳۵۵	صلیح	اماله‌صلاح‌بمعنی‌صالح	(صلاح بکسر صاد سازش‌کردن آشتی‌کردن و بفتح صاد نیک‌شدن و نیکو کار شدن)
۳۵۶	سلیح	اماله سلاح آلت جنگ وجمع آن اسلحه‌است	کشانی بدو گفت کویت سلیح نبینم همی جزفسوس ومزیح (شاهنامه)
۳۵۷	ذمائم	جمع ذمیمه‌یعنی بدیها	
۳۵۸	ضمائم	جمع ضمیمه یعنی پیوست‌ها	
۳۵۹	ذمیمه	بد یابدی	
۳۶۰	ضمیمه	پیوست ـ همراه	
۳۶۱	خسائس	جمع خسیس یعنی مردم پست یا پستها	
۳۶۲	خصائص	جمع خصیصه یعنی مخصوص ـ عادت	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۳۶۳	قصیم	شکننده ـ انکسار ـ	گفته میشود (قصم الله ظهرالظالم) یعنی شکست خداوند پشت ظالم را
۳۶۴	قسیم	هم قسمت و بمعنای فاعلی هم استعمال شده یعنی قسمت کننده	
۳۶۵	قاصم	شکننده	
۳۶۶	قاسم	قسمت کننده	
۳۶۷	رضائی	منسوب برضا	
۳۶۸	رضاعی	همشیر	دو طفل غیر خواهر و برادر را که از پستان یکزن شیر خورده باشند آنهارا برادر و خواهر رضاعی نامند .
۳۶۹	ثنا	مدح و ستایش	
۳۷۰	سنا	روشنی ـ بلندی ونیز داروئی است گیاهی که آنرا سنای مکی گویند .	
۳۷۱	ضجر	غمگینی ـ دلتنگی	
۳۷۲	زجر	آزار ـ اذیت	
۳۷۳	صریع	برخاک افتاده	(صراعت کشتی یعنی زورآزمائی دو نفر با

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۳۴
			بکدیگرو مصارعه باهم کشتی گرفتن است و مصرع بفتح میم محل کشتی گرفتن راگویند) و صریع بمعنی مصروع هم آمده است که نوعی مریض است .
۳۷۴	سریع	تند ــ با شتاب	
۳۷۵	صد	۱ــ عدد ۱۰۰ ۲ــ مانع بمعنی سد با سین	
۳۷۶	سد	مانع ــ حائل	
۳۷۷	توق	بر وزن و بمعنی شوق	
۳۷۸	طوق	گردن بند و آنچه برای زیور بگردن بندند و بمعنی طاقت و قدرت هم آمده است هذا فی طوقی یعنی فی وسعی	
۳۷۹	وهدة	زمین پست	(الارض المنخفضه)
۳۸۰	وحدت	یگانگی ــ تنهائی	
۳۸۱	ستار بتشدید تاء	صیغه مبالغه از ستر یعنی بسیار پوشنده	
۳۸۲	سطار ("	قصاب (گوشت فروش)	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۳۸۳	رقیب	همچشم ــ ناظر	
۳۸۴	رغیب	فراخ اندرون	(کنزاللغه و المنجد)
۳۸۵	رقاب بکسر راء	جمع رقبه است یعنی گردنها	(ونیزجمع رقبه‌رقبات و رقب وارقب نیزآمده است) . و هم رقبه بمعنی عبد مختلف الحر مملوک هم ضبط شده است (المنجد).
۳۸۶	رغاب بفتح راء	زمین‌نرم	
۳۸۷	غبا	گولی ــ گیجی	(غباوت یعنی نادانی)
۳۸۸	قبا	نوعی لباس	
۳۸۹	غدار بتشدید دال	مکار (صیغه مبالغه از غدر بمعنی مکر)	
۳۹۰	قدار " "	۱ــ سنگی که بر محل ریزش آب نصب کنند (الحجرینصب علی مصب الماء) ۲ــ بمعنی صیغه‌مبالغه ازقادر نیز استعمال شده‌است .	
۳۹۱	ضیف	مهمان	
۳۹۲	زیف	نادرست‌ــخرامیدن	دیده‌چون بی کیف هر با کیف را دیده‌پیش‌ازکان‌صحیح و زیف را "مثنوی"

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۳۵
۳۹۳	قطور	کلفت ـ ضخیم (قطر دار)	
۳۹۴	قتور	بخیل	در قرآن است (وکان الانسان قتورا) سوره کهف آیه ۱۰۲
۳۹۵	تلاوت	قرائت نمودن	
۳۹۶	طلاوت	خوبی ـ شادمانی ـ پذیرائی دل	
۳۹۷	موضون	منصوب (نصب شده)	متصل ـ معانی دیگرهم دارد
۳۹۸	موزون	دارای وزن	
۳۹۹	وضین	بمعنای موضون است که منصوب و متصل باشد و نوعی پارچه	
۴۰۰	وزین	سنگین (وزن دار)	
۴۰۱	محبوب	دوست داشته‌شده	
۴۰۲	مهبوب	وزیده‌شده	
۴۰۳	تقمص	بقمیص درآمدن	(پیراهن پوشیدن)
۴۰۴	تغمس	فرو رفتن	
۴۰۵	تکثیر	زیاد شدن	
۴۰۶	تکسیر	شکستن	این عجب این بند پنهان گران عاجز از تکسیر آن آهن گران "مثنوی"

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۴۰۷	حصیر	نوعی فرش که از نی بافند	
۴۰۸	حسیر	حسرت زده	
۴۰۹	سبغه	وسعت ـ رفاهیت	
۴۱۰	صبغه	رنگ	
۴۱۱	نفث بسکون فاء	دمش ـ دمیدن ـ ها کردن از دهن جمع آن انفاث	
۴۱۲	نفس " "	وجود ـ شخص	
۴۱۳	انفاث	جمع نفث بمعنی دمیدن با دهن	
۴۱۴	انفاس	جمع نفس بفتح نون وفا که دم گویند ـ	
۴۱۵	تری (فارسی)	مرطوب بودن تربودن	
۴۱۶	طری	با طراوت ترو تازه	
۴۱۷	ثری و (ثرا)	زمین ـ خاک	کوه برفی میزند بر دیگری میرساند برف سردی بر ثری (مثنوی)
۴۱۸	سری و (سرا) فارسی	خانه	
۴۱۹	تعویذ	پناه دادن ـ دعاهائی که برای رفع چشم زخم بر گردن یا بازو می بندند	پیش از آنکه نقش احمد فرنمود نعت او هر گبر را تعویذ بود (مثنوی)
۴۲۰	تعویض	عوض کردن	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۴۲۱	صوم	روزه	
۴۲۲	سوم	رنج و خواری کشیدن (فرهنگ مثنوی)	باراول از رهتقلیدوسوم کههمی بیندکهمیخنندند قوم "مثنوی"
۴۲۳	حریر	نوعی پارچه لطیف	
۴۲۴	هریر	زوزه سگ	لیلة الهریر نام شبی که درآن شب جنگ سختی میان سپاه حضرت امیرعلیه‌السلام باسپاه معاویه واقع شد و چون درآن شب لشگرمعاویه بزوزه کشیدن پرداخته بودند آنشب را لیلة الهریر نامیدند.
۴۲۵	طرید	مطرود ــ رد شده	
۴۲۶	ترید	نان خیس کرده درآب گوشت یا دوغ وغیره	عمل ترید کردن را هشم وعامل آنراهاشم نامند و هاشم لقب عمرو پسر عبد مناف جد حضرت رسول اکرم بود و گویند این لقب

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۳۸
		رابدین مناسبت یافت که درسال قحط شتران خود را میکشت وتریدآبگوشت بمردم میداد.	
۴۲۹	سمت	طریق ـ جانب	
۴۳۰	سمط	مرد فقیر (المنجد)	
۴۳۱	محذور	آنچه از آن احتراز میشود	حذر تحرز المحذور مایحتذر منه (المنجد)
۴۳۲	محظور	ممنوع ـ مانع	(الضرورات تبیح المحظورات ((المنجد)
۴۳۳	مهضوض	شکسته	
۴۳۴	محظوظ	بهره‌مند ـ حظ برده	
۴۳۵	قبـــاء	نوعی لباس	
۴۳۶	قباع	خنزیر (خوک)	
۴۳۷	اقسی	قسی تر ـ سخت تر	
۴۳۸	اقصی	دورتـــر	
۴۳۹	تقوی	پرهیزگاری	
۴۴۰	طغوی	ظغیان ـ سرکشی	فالهمها فجورها وتقویها کذبت ثمود بطغویها قرآن سورة الشمس آیه ۸ و ۱۱
۴۴۱	کثیر	زیاد	
۴۴۲	کسیر	شکسته	
۴۴۳	حلیله	زن شخص ـ همسر	

ردیف	لغت	معنـی	شـاهـد ۳۹
۴۴۴	هلیله	نوعی دوای گیاهـی هندی است و دو نوع است زرد و سیاه (عطارها دارند)	
۴۴۵	تضلیل	گمراه کردن	
۴۴۶	تدلیل	خوار کردن	
۴۴۷	حدث بر وزن مکس	نو ـ امری که تازه‌واقع شده غایط و چیزیکـه وضو را باطل کند	
۴۴۸	حدس بر وزن درس	گمان بردن ـ دریافت امری بفراست،تخمین	
۴۴۹	حرم بر وزن درم	گرداگرد خـانه ـ اندرون سرا داخـل کعبه	
۴۵۰	هرم بر وزن درم	پیری ـ فرتوتی	
۴۵۱	حرس بر وزن درس	حفظ کردن ـ نگهبانی کردن	
۴۵۲	حرص بر وزن خرس	آز ـ شره	
۴۵۳	حری	سزاوار	نصاب است حقیق و جدیر و قمین وحری سزاوارها گیر و ادخل درای

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۴۵۴	هری	شهر هرات	
۴۵۵	حصناء	زن پارسا و شوهردار	
۴۵۶	حسناء	زن زیبا	
۴۵۷	حضیره	جماعت مردم ــ مقدمه سپاه‌ـ جای ریختن خرما	
۴۵۸	حظیره	محوطه چهار دیواری خانه ــ محصوره‌ای که برای چهارپایان درست کنند .	
۴۵۹	حمزه	شیر بیشه ــ نام یکی ازاعمام حضرت رسول اکرم معروف بحمزه سیدالشهداء	
۴۶۰	همزه	الفی که قبول حرکت میکند .	
۴۶۱	حرب (بروزن درب)	جنگ	
۴۶۲	هرب " " "	گریز	
۴۶۳	هلیم	هر چیز چسبنده	
۴۶۴	حلیم	بردبار ــ نوعی آشکه بفارسی آنرا هریسه گویند	
۴۶۵	بقل	سبزی ــ دانه	من بقلها وقثائها ازسبزیش وخیارش (قرآن کریم)
۴۶۶	بغل	استر ــ قاطر	در نصاب است فرس اسب وبغل استر و سرج زین

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۴۶۷	شبه بر وزن سپه	نوعی سنگ بسیار سیاه	ـ شبی چون شبه روی شسته بقیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر (فردوسی)
۴۶۸	شبح	کالبد ـ اثر یا سیاهی جسمی که‌ازدور بنظرآید.	

لغات مکسور الاول

۱	فطرت	خمیره ـ ساختمان
۲	فترت	فاصله بین دوامرمهم
۳	حراثت	زراعت ـ برزگری
۴	حراست	نگاهداری ـ نگاهبانی
۵	احراق	سوزاندن
۶	اهراق	ریختن خون
۷	اثم	گناه
۸	اسم	نام
۹	ضیاء	روشنی
۱۰	ضیاع	مال و اموال

ردیف	لغت	معنـی	شاهـد ۴۲
۱۱	اقتراف	کارو پیشه ـ کسب کردن	
۱۲	اغتراف	باکف دست آب خوردن	
۲	قیاس	گمان ـ اندازه	
۱۴	عیاث	پناه	
۱۵	صفر	هیچ	
۱۶	سفر	کتاب	
۱۷	ضراعت	زاری ـ التماس	
۱۸	زراعت	کشاورزی	
۱۹	مضمار	میدان	
۲۰	مزمار	نی که با آن مینوازند	
۲۱	انتفاء	نیست کردن ـ منفی شمردن	
۲۲	انطفاء	خاموش کردن ـ خاموش شدن	
۲۳	سحر چو مهر	جادوگری	
۲۴	صهر " "	داماد	سهر بفارسی گاو
۲۵	سبقت	پیشی گرفتن	
۲۶	صبغت	رنگ و رنگ پذیرفتن	
۲۷	فراق	دوری	
۲۸	فراغ	آسودگی ـ ظرف و به فارسی فرصت و مجال یافتن	
۲۹	انتهاز	وقت جستن ـ بانتظار فرصت بودن	

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۴۳
۳۰	انتهاض	جنبش کردن ــ نهضت نمودن ــ برخاستن	
۳۱	اعزام	گسیل داشتن	
۳۲	اعظام	بزرگ داشتن	
۳۳	القاء	گفتن ــ افکندن	
۳۴	الغاء	لغو کردن از اعتبار انداختن	
۳۵	ابداع	تازگی ــ تازه آوردن	(بر دنیا نیز اطلاق میشود)
۳۶	ابداء	ظاهرکردن ــ شروع نمودن	
۳۷	عسار	تنگی ــ تنگدستی ــ در عسرت بودن	
۳۸	عثار	لغزش	هرکه آخربین تر او مسعود وار نبود ش هردم بره رفتن عثار (مثنوی)
۳۹	غطا	پوشیده ــ سرپوش	
۴۰	قطا بفتح قاف	نام مرغی است که بفارسی آنرا سفرود گویند	
۴۱	عذار	محیط صورت ــ رخسار	
۴۲	ازار	زیر جامه	
۴۳	محنه	رنج و گرفتاری	(ما یمتحن به الانسان من بلیه)

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۴۴
۴۴	مهنه	کاردانی در عمل و خدمت	نام محلی نیز هست
۴۵	انتحار	خودکشی	
۴۶	انتهار	راندن ــ سرزنش کردن	
۴۷	اضلال	گمراه کردن	
۴۸	اذلال	ذلیل نمودن ــ خوار کردن	
۴۹	عمارت	ساختمان ــ آبادی	
۵۰	امارت	فرمانروائی	
۵۱	زمام	مهار ــ بند	
۵۲	ذمام	حق و حرمت (المنجد)	
۵۳	احسان	نیکی کردن	
۵۴	احصان	قلعه بند کردن ــ در بند آوردن	
۵۵	ذئب	گرگ	
۵۶	ضئب	جانور بحری ــ حب مروارید	
۵۷	ضیافت	مهمانی	
۵۸	زیافت	ناسرگی (غیرخالص بودن)	تا که آدم بر بلیسی کوشقی است از حقارت و زز یافت بنگریست (مثنوی)

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۴۵
۵۹	ظل	سایه	
۶۰	ذل	رحمت و رفق (المنجد)	
۶۱	اذلال	خوار کردن (ماخوذاز گفت بعد عزت این ذلت)	اذلال چیست گفت آن داد است و اینت داوری است (مثنوی)
۶۲	اضلال	گمراه کردن	
۶۳	فطنه	هوش و زیرکی	
۶۴	فتنه	امتحان ـ شورش ـ مرادف فساد	
۶۵	امتحان	آزمایش	
۶۶	امتهان	خواری (ماخوذ از هوان	بشمر ندآن ظلمها و امتهان کزیزید وشمردیدآن خاندان (مثنوی)
۶۷	اثارت	اثر گرفتن ـ اثر یافتن	
۶۸	اسارت	اسیر شدن	
۶۹	سماط	سفره	هرکه‌را برسماط نشستی لازم آمد بحرمتش برخاست (سعدی)

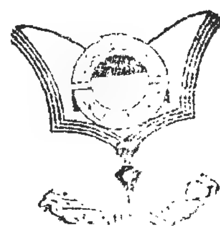
ردیف	لغت	معنی	شاهد ۴۶
۷۰	سماة	صفت	در ملل ، و نحل است صفحه ۳۲ . . . قدس جلال کبریا را بسماة خلق متصف داشتند یا خلق را را متسم باوصاف کبریائی پنداشتند
۷۱	حسان	جمع حسناء یعنی زنان زیبا	
۷۲	حصان	اسب نجیب و قوی	

لغات مضموم الاول

۱	قنوت	ایستاده دعاخواندن تواضع	در نماز فرمانبرداری—
۲	قنوط	نا امیدی — یاس	لاتقنطوا من رحمةالله
۳	هبوب	وزیدن	از رحمت خدا نومید مباشید
۴	حبوب	دانه‌ها (جمع حب بفتح حاء)	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۵	معسر بر وزن مفلس	دست تنگ	ماخوذ از عسرت بمعنی دست تنگی
۶	مؤثر	اثر کننده	
۷	مقنی بتشدید نون	چاه کن	
۸	مغنی " "	آواز خوان	
۹	سطور	سطرها ـ نوشته‌ها	
۱۰	ستور (فارسی)	چهار پائی که سواری دهد یا بار ببرد مانند اسب و مخصوصا" قاطر که آنرا استر هم میگویند	زسم ستوران درآن پهن دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت (فردوسی)
۱۱	قره (بتشدید راء)	روشنائی	
۱۲	غره " "	پیشانی ـ سفیدی	
۱۳	متساعد	کمک شده	ماخوذ از مساعدت به معنی کمک
۱۴	متصاعد	بالارفته ـ صعود نموده	
۱۵	مقمر بر وزن مضطر	روشن شده از نور ماه	ماخوذ از قمر بمعنی ماه
۱۶	مغمر " " "	فرو رفته	
۱۷	مثمر " " "	ثمر یافته	
۱۸	مسمر " " "	میخکوب شده	ماخوذ از مسمار بمعنی میخ
۱۹	مصلی بکسر لام	نماز گزارنده	
۲۰	مسلی " "	تسلیت دهنده	

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۴۸
۲۱	صور (بر وزن گهر)	صورتها	
۲۲	سور (بر وزن گهر)	سوره‌ها	
۲۳	منقص بر وزن منقش	کوتاه‌شده ــ نقص‌یافته	
۲۴	منغص " " "	تیره	
۲۵	منطفی بر وزن متقی	خاموش شده	
۲۶	منتفی " " "	نیست شده ــ از بین رفته	
۲۷	متعلم	شاگرد	
۲۸	متألم	دردناک ــ درد یافته	
۲۹	مقفل (بتشدیدفاء)	قفل شده ــ بسته‌شده	
۳۰	مغفل " "	در غفلت مانده ــ بی هوش و ابله	
۳۱	صفوف (جمع صف)	رده‌ها	
۳۲	سفوف	نوعی دوا	
۳۳	مثلث (بتشدیدلام)	سه تائی ــ سه گوش	
۳۴	مسلس " "	سلیس ــ روان	
۳۵	قربت	نزدیکی ــ تقرب	
۳۶	غربت	دوری ــ دوری ازوطن	
۳۷	عسرت	دست تنگی	
۳۸	عثرت	لغزش	
۳۹	فسوس (فارسی)	مخفف افسوس که به معنی دریغ و حسرت است	



ردیف	لغت	معنی	شاهد
۴۰	فصوص	۱ـ جمع فص که بمعنی نگین انگشتری است ۲ـ اصول وحقایق امر	
۴۱	صبحه	خواب صبحگاه	
۴۲	سبحه	تسبیح	
۴۳	حشاشه	باقیمانده جان	
۴۴	هشاشه بفتح اول	نشاط و سبکروحی	
۴۵	ممتحن بفتح حاء	آزموده‌شده ـ امتحان دهنده یا امتحان داده	
۴۶	ممتهن بفتح هاء	اهانت‌وخواری‌یافته ـ خوار	مهر تودلنوازقهرتو جانگداز بخت‌توسرفرازخصم توممتهن (قاآنی)
۴۷	زهور	جمع زهر گلها	
۴۸	ظهور	آشکار شدن	
۴۹	طغاة	جمع طاغی یعنی طاغیان (سرکش)	
۵۰	تقاة	جمع تقی پرهیزگاران (تقی ـ پرهیزگار)	
۵۱	هبوط	فرود آمدن	
۵۲	حبوط	ضایع شدن	
۵۳	ذباله	فتیله (المنجد)	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۵۴	زباله	خاکروبه ـ چیزهای کثیف	
۵۵	تقی بالف مقصوره بر وزن شما	پرهیزگاری	
۵۶	طغی بالف مقصوره	سرکشی (طاغی یعنی سرکش)	تماثیل هوی در وی نشاندی بآئین طغی دامن فشاندی (ورتا)
۵۷	متزعزع	متحرک ـ متزلزل	
۵۸	متضعضع	منهدم ـ خوار ـ ضعیف ـ خاضع	
۵۹	فطور	نقصان ـ روزه گشودن	(عیدفطر ـ عیدروزه گشودن)
۶۰	فتور	سستی	جمع فطر (بفتح فا) بمعنی شکافتن
۶۱	مذل	خوار کننده	
۶۲	مزل	لغزاننده ـ لغزیده ـ لغزش یافته	
۶۳	مظل	سایه افکن ماخوذ از ظل بمعنی سایه	

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۶۴	مضل	گمراه کننده ماخوذ از ضلال بمعنی گمراهی	
۶۵	مصاهرت	دامادی ماخوذازصهر بمعنی داماد	
۶۶	مساهرت	بیداری	
۶۷	غله (فارسی)	غلک معروف (کوزه کوچک سر بسته که از روزنی که بالای آن تعبیه شده پول‌درآن میریزند) غله‌بعربی یعنی تشنکی	
۶۸	قله (عربی)	بلندی کوه	
۶۹	مهلل بر وزن مجلل	خمیده ــ هلال وار	گفت فرمان‌حکمت فرمان بخوان تا مهلل‌گردم‌آنرا من بجان (مثنوی)
۷۰	محلل مانند معدل	تحلیل‌برنده ــ حلال کننده. شوهر موقت زنی که شوهرش او را سه طلاقه کرده باشد.	
۷۱	غنه	صدای از بینی	(صوت فی اللهات و الانف)
۷۲	قنه	کوه‌کوچک و قله کوه‌و بلندی هر چیز	

ردیف	لغت	معنی	شاهد۵۲
۷۳	ثبور	هلاک	
۷۴	صبور بفتح صاد	صبر کننده و صیغه مبالغه از صبر	
۷۵	مستر مانند معطر	پوشیده ـ مستور	
۷۶	مسطر "	نوشته شده	ولیک شادم از آنکه گاهگاهی نموده نامم در نامه‌ای مسطر (منزوی کاشانی)
۷۷	مغیر مانند مکرر	تغییر یافته	
۷۸	مقیر مانند مکرر	قیر اندود	رهی‌صعب وشبی‌تاریک و تیره هواچون قیروزوهامون مقیر
۷۹	جهود	یهودی	
۸۰	جحود	انکار کردن	
۸۱	غدوه (بفتح واو)	بامداد ـ صبح زود	(جمع آن غدو است بتشدید واو)
۸۲	قدوه	پیشوا	

لغات با صدای الفی

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۵۳
۱	قاضی	حاکم ـ دادرس	
۲	غازی	جنگی ـ جنگ‌کننده	
	غاذی	غذاخور	
۳	حائز	در بر دارنده	
۴	حائض و (حائضه)	زنیکه در عادت ماهیانه است	
۵	طاری	عارض	
۶	تاری (فارسی)	تیرگی	
۷	هائل	ترسناک	
۸	حائل	مانع	
۹	فائز	رسیده ـ موفق	
۱۰	فائض	فیض رساننده	
۱۱	ضایع	فاسد ـ خراب	
۱۲	ذایع	شایع ـ منتشر	
۱۳	عاصم	چنگ‌زننده ـ نگاهدارنده	واعتصموا بحبل الله
۱۴	آثم	گناهکار	
۱۵	غالی	غلو کننده ـ مبالغه افزاینده	

ردیف	لغت	معنـــی	شـاهـد۵۴
۱۶	قالی	فرش	
۱۷	ساغر	جام شراب	
۱۸	صاغر بکسر غین	خوار ــ پست ــ کو ــ چک	
۱۹	قاعد	نشسته	
۲۰	قائد	پیشوا	
۲۱	داعی	دعوت کننده	
۲۲	دائی (فارسی)	برادر مادر	
۲۳	عاقل	دانا	
۲۴	آغل (فارسی)	مغاره‌هائی که در کوه و صحرا برای چهارپایان درست کنند.	
۲۵	تاب (فارسی)	فروغ و پرتو ازهرچیز نورانی ــ طـاقت و توانائی ــ حرارت و گرمی	
۲۶	طاب	پاکیزه	
۲۷	غاب	بیشه ــ نی زار	
۲۸	قاب	نوعی بشقاب ــ چهار چوب دورعکس وامثال آن	
۲۹	عاجل	سریع و شتاب کننده	
۳۰	آجل	ضد عاجل (کند) ــ سرای آخرت ــ مدت دار	

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۵۵
۳۱	هالک	هلاکت یافته یاهلاک شونده	
۳۲	حالک	تاریکی بی نهایت	
۳۳	سابق	پیش	
۳۴	سابغ	سزاوار ـ ریزنده ـ وسیع	
۳۵	قالب	جسد ـ کالبد ـ اصطلاحا اندازه	
۳۶	غالب	بیشتر ـ غلبه یافته	
۳۷	عامل	کنندهٔ کار ـ عمل کننده	
۳۸	آمل	آرزومند	
۳۹	غایت	نهایت	
۴۰	غایط	مدفوع	
۴۱	باقی	بر جا مانده ـ پایدار	
۴۲	باغی	گمراه ماخوذ از بغی بمعنی گمراهی	
۴۳	حارس	پاسبان ـ نگاه‌دارنده	
۴۴	حارث	برزگر ـ زارع	در نصاب‌است مزرعه حاره‌کلاته‌دان‌وحارث برزگر
۴۵	ناظر	بیننده	
۴۶	ناصر	طراوت دهنده	نضرت بمعنی طراوت و تازگی است

ردیف	لغت	معنـی	شـاهـد ۵۶
۴۷	عامه	مردم ــ عموم	
۴۸	آمه (فارسی)	مرکب ــ دوات	
۴۹	عالی	بلند ــ بسیار خوب	
۵۰	آلی	منسوب بآلت و نیزهر جسمی که دارای آلات متعدده باشد مثـل حیوان و نبات و غیر آلی عکس آن اسـت مانند مایعات و اجسام معدنی	
۵۱	نائم	خوابیده (ماخوذ از نوم بمعنی خواب	
۵۲	ناعم	نرم	
۵۳	سائق	راننده ــ سوق دهنده	
۵۴	صائغ	ریزنده	
۵۵	باعث	سبب ــ شوه	
۵۶	بائس	بینوا	
۵۷	فاتر	نیم گرم و باصطـلاح ولرم ــ سست	
۵۸	فاطر	شکافنده	
۵۹	قاصی	دور (بعید)	
۶۰	قاسی	سخت قسی القلـب یعنی سنگدل	

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۵۷
۶۱	صاعد	بالا رونده ـ صعود کننده	
۶۲	ساعد	از مچ دست تا آرنج	
۶۳	سالوس	مکر و فریب	
۶۴	ثالوث	سه تائی (مسیحیانی راکه عقیده بسه اقنوم یا سه روح دارند مسیحیان ثالوثی نامند)	
۶۵	فارغ (فارسی)	آزاد	
۶۶	فارق	جدا کننده	
۶۷	سائل	سئوال کننده ـ خواهنده	
۶۸	صائل	صاحب صولت ـ مقتدر	
۶۹	قانت	متواضع ـ مطیع ـ نماز خوان	
۷۰	قانط	مائیوس ـ نا امید	لاتقنطوا من رحمة الله از
۷۱	غامض	مشکل ـ پوشیده	رحمت خدا نومید مباشید
۷۲	غامز	چشمک زننده ـ بدگو و سخن چین	
۷۳	تابع	پیرو	
۷۴	طابع	طبع کننده ـ چاپ کننده ـ صفت انگشتری	

ردیف	لغت	معنــی	شاهـد ۵۸
۷۵	خوار (فارسی)	خفیف ــ پست	
۷۶	خار "	تیغ	
۷۷	خواجه "	بزرگ ــ آقا	
۷۸	خاجه "	اختهــ کسیکه موی دز اثر اختگی بررویــــش نروید	
۷۹	ضال	گمراه شده ــ گمشده	
۸۰	زال	پیر ــ نام پدر رستم	
۸۱	قاسم	قسمت‌کننده	
۸۲	قاصم	کاسرــ شکننده	
۸۳	عامر	آباد مساجدهم عامره	
۸۴	آمر	امر دهنده	
۸۵	واضع	وضع کنندهــ گذارنده	
۸۶	وازع	تقسیم کنندهــ کسیکه امورلشگری‌را مرتــــب می‌کند	
۸۷	راضی	خشنود	
۸۸	رازی	منسوب بری (طهران)	
۸۹	القاس	نمامــ سخن چین	
۹۰	القاص	قصه‌گوــ خطیب	
۹۱	عاتی	جبارــ مستکبر	
۹۲	آتی	آینده	
۹۳	ساطر	قصاب	
۹۴	ساتر	پوشش (پوشنده)	

شاهد ۵۹	معنی	لغت	ردیف
	باد تندی که شن همراه دارد .	حاصب	۹۵
	بصیغه اسم فاعل یعنی حسابدان واگر بصورت امر ادا شود یعنی حساب کن (حاسب نفسک قبل ان تحاسب یعنی حساب نفست را بکن قبل از آنکه حساب کرده شوی)	حاسب	۹۶
	موحود	حاضر	۹۷
	حذر کننده	حاذر	۹۸
	هدایت کننده	هادی	۹۹
	نداکننده ــ خواننده (ماخوذ ازحدی بضم حاء که آوازی است)	حادی	۱۰۰
	روشن	زاهر	۱۰۱
	آشکار	ظاهر	۱۰۲
	تند ــ برنده	حاد	۱۰۳
	مخفف هادی یعنی راهنما و علی لکل قوم هاد	هاد	۱۰۴
	رشک برنده ــ حسد ورزنده	حاسد	۱۰۵

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۱۰۶	حاصد	دروکننده (حصاد درو کردن)	
۱۰۷	حار (بتشدید راء)	گرم ـ سوزان	
۱۰۸	هار "	حیوانی که بمرض هاری مبتلا شده باشد	
۱۰۹	حامد	ستایش کننده ـ حمد گوینده	
۱۱۰	هامد	سرد ـ خاموش ـ گیاه ودرخت خشک وزمین بی گیاه	
۱۱۱	حامی	حمایت کننده ـ پشتیبان	
۱۱۲	هامی	سرگردان ـ حیران	
۱۱۳	هارب	گریزنده ماخوذ از هرب	
۱۱۴	حارب	جنگنده ماخوذ از حرب	
۱۱۵	تامات جمع تامه	کلمات جامع وتمام	این حروف مفرده را کلمات تامات کن
۱۱۶	طامات جمع طامه	به تشدید میم داهیه وحادثه عظیم وروز قیامت	
	و درفارسی	بتخفیف میم	سخنان بی اصل وپریشان لاف و گزاف

بصدق وارادت میان بسته دارد ز طامات ودعوی زبان بسته دار

(سعدی)

لغات باصدای واوی که آنرا مضموم الاول نیز میتوان نامید .

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۱	صور	صدا ـ بوق یا شاخی که در آن میدمند و صدا از آن خارج میشود .	
۲	سور (فارسی)	خوشی ـ مهمانی ـ جشن و در عربی بمعنی قلعه و دیوار قلعه است و سوره مفرد آن است یعنی هاء آخر علامت وحدت است	خوان کشید او راکرامتها نمود آنشب اندر کوی ایشان سور بود (مولوی)
۳	حور بروزن مور	سیه چشمان جمع احور و حوراء زن زیبا	
۴	هور (فارسی)	خورشید	
۵	لوط	نام یکی از پیغمبران که داستانش معروف است	
۶	لوت	لخت و عریان	
۷	ذور	ازخودگذشتن ـ فداکاری	
۸	زور (فارسی)	فشار ـ قوه ـ جبر	

لغات با صدای یائی

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۱	طین	گل	
۲	تین	انجیر	
۳	طیره	فال بد- چیزیکه شومش دانندواصطلاح تطیر یعنی فال بدزدن از این کلمه است - [illegible]	
۴	تیره (فارسی)	تاریک	
۵	ضیق	تنگی	
۶	زیغ	حصیر- زیلو- بوریا	
۷	ذی	صاحب	
۸	زی	طریقه ودرفارسی سوی	
۹	ایضاع	ضایع کردن	
۱۰	ایذاء	اذیت کردن	
۱۱	میثاق	عهد وپیمان	
۱۲	میساق	مرغ بال برهم زننده	
۳	حیتان	جمع حوت بمعنی ماهی	
۱۴	حیطان	جمع حائط بمعنی دیوار	

خواص وآثار حروف الفبا در کلمات

بطوریکه میدانیم اغلب ازحروف الفباء رادرکلمات اعم از اسم وفعل و اعم ازفارسی وعربی اثر ومورد یاست که گاهی موجب تغییر معانی و وقتی باعث تغییرحرکت آنهامیگردد ویامعنی خاصی بآنهامی بخشدودرحقیقت عاملی است که دراسم وفعل وگاهی جمله عمل میکندوسبب تغییر حرکت حروف دیگر میشود .

ولهذابی فایده ندیدم که اثار این حروف رابا استفاده از منابع معتبر درمقالاتی گردآورده توضیح و تشریح کنم تا مشتاقان و باعتباری مبتدیان زبان وادب فارسی راکه خواه ناخواه بابسیاری ازلغات عربی آمیخته شده وزبان ادبی شیرین و دلنشینی بوجودآورده و ستون کتب ومنشآت علمی وادبی مارا باعبارت وضرب المثلهای عربی وبلکه گاهی با آیات واحادیث توام نموده وسیله آگاهی بیشتر گردد ودرصحت استعمال کلمات وجملات راهنمای موثری باشد .

ضمناً" ازمتبحرین و استادان فن تمنادارم چنانچه کسرو نقصی درآنچه گفته شده مشاهده فرمودند لطفامرابیاگاهانندتا بتکمیل این مقالت پردازم وازراهنمائی های محبت آمیزشان ابراز امتنان واظهار تشکرنمایم .

فهی هذه

حرف الف

۱ـ بحساب ابجد مساوی با عدد یک است .

۲ـ یکی از سه حرف عله است (حروف واو والف ویاء (وای) را حروف عله نامند) .

۳ـ الف از جهتی برد وقسم است ساکنه ومتحرکه ساکنه که آنرا لینه (بتشدید یاء) هم میگویند مثل الفی که درامثال قام ودعا میآید ومتحرکه که آنرا همزه نیز مینامند مانند الف در افل (غروب کرد) وغیره .

توضیح (فرق بین همزه والف) الف لینه ، هیچگاه در اول کلمه واقع نمیشود زیرا ساکن است وهرگز درکلمات فارسی وعربی ابتدا بساکن نمیشود چنانکه ملاحظه فرمودید درقام ودعا الف در وسط وآخر کلمه قرارگرفته است

واما همزه در اول ووسط وآخر کلمه درمیآید وهمیشه یک علامت همزه که بصورت عدد (۶) نوشته میشود روی آن میگذارند و قبول حرکت میکند مانند الف در امرو سال و قراء (اول و وسط و آخر کلمه) .

۴ـ همزه استفهام مثل اء قرئت (آیا خواندی ؟) .

۵ـ الف نداکه درفارسی وعربی هردو بکارمیرود ودرآخر کلمه واقع میشود مثل الف آخر درخدایا (ای خدا) والها (ای آله) وامثال آنها

۶ـ الف دعاکه درآخر افعال معنی دعا میدهد چون خدایش بیامرزاد ویا یزدانش حفظ کناد (مراد الف قبل ازحرف آخر دربیامرزاد وکناد است که برای دعا آمده است) ونظائر آنها .

۷ـ الف فاعلی چون دانا و بینا وشنوا وگویا وغیره واین الف در آخر نعوت معنی صفت می‌بخشد چون زیبا و شکیبا و غیره (المعجم) .

۸ــ الف نسبت وآن الفی است که درآخر بعضی نعوت فایده نسبت میدهدمانند درازا وپهنا وفراخا وغیره که گاهی نیز نونی بآن میافزایندمانند فراخنا وغیره (المعجم)·

۹ــ الف اشباع وآن الفی است که ازالف اطلاق اشعار عرب گرفته‌شده والف اطلاق اشعار عرب عبارت ازین‌است که اگر درقافیهٔ شعری مثلا جمال وکمال آید ولام درمحل نصب باشد الفی‌بآن الحاق کنند وآنراجمالاو کمالا گویند چنانکه اگر درمحل رفع باشد واوی‌بآن الحاق نمایندوجمالو وکمالو خوانندواگردرمحل‌جرباشد یائی‌بدان‌اضافه‌کنندوآنرا جمالی وکمالی‌خوانند واین سه حرف (الفو واو ویا) راحروف اطلاق خوانند یعنی حرف روی را بحرکت مطلق گرداند وقید سکون ازوی بردارد وچون درفارسی‌آخر بیشتر کلمات‌ساکن‌است درشعرباقتضای وزن و روی الفی باخرکلمه قافیه اضافه‌نمایند چون ·

پروین پیدا وماه تابانا وآنراالف اشباع خوانند (المعجم‌باختصار) (۱)

---

(۱) مثال برای هرسه حرف اطلاق درشعر عرب

برای الف

العلم اشرف‌شیئی‌ناله رجل   من‌لم یک‌فیه‌فلم یکن رجل (کمرجلا خوانده میشود)زیراخبرکان ومنصوب است .

برای واو

الناس من جهة التمثال اکفاء   ابوهم آدم والام حواء

که اکفاوحوااکفائو وحوائو خوانده میشوند چون هردوخبرومرفوعند

برای یاء

تغرب‌عن‌الاوطان‌فی‌طلب‌العلی   فسافروفی الاسفارخمس فوائد

که فوائدی خوانده میشود چون‌مضاف الیه ومجرور است .

ومانند الف در قافیهٔ این مصراع بهار است وخاک خشک دهد سبزه ترا

حرف ب

۱ـ بحساب ابجد مطابق است با عدد ۲

(توضیح حرف باء فارسی (پ) نیز مانند حرف ما قبلش (ب) همان عدد ۲ بحساب میآید).

۲ـ یکی از حروف جاره است یعنی باسم بعد از خود جر میدهد مثل مررت بزید و بسم الله الرحمن الرحیم که زید در جملهٔ اول و اسم در جملهٔ دوم بسبب بائی که قبل از آنها در آمده مجرور شده‌اند.

۳ـ باء استعانه که کمتر مورد استعمال دارد مثل کتبت بالقلم یعنی بکمک قلم نوشتم.

۴ـ باء قسم مثل بالله (قسم بخدا)

۵ـ باء سببیه مثل رأیت بزید العمرو (یعنی بسبب زید عمرو را دیدم)

حرف ت

۱ـ بحساب ابجد مساوی است باعدد ۴۰۰

۲ـ حرف قسم مانندتالله (قسم بخدا)

۳ـ یکی از علائم تانیث استمانندفاطمة و فریدة وامثال آنهاکه آنرا تاءگردهم میگویید

۴ـ تاء ساکنه که منحصرا" درآخر فعل ماضی علامت تانیث است مانند کتبت وجلست وغیره

۵ـ تاء ضمیرکه درآخر ماضی میآید (تاءمضموم برای متکلم وحده ماننده قمت (برخاستم) وتاء مفتوح برای مخاطب مذکر مانندقمت (برخاستی) وتاء مکسور برای مخاطب مونث مثل قمت (برخاستی توزن)

۶ـ برای تمیز واحد ازجنس مانند تاء گرد درشجرة که واحد شجراست و آنرا تاء وحدت نیز مینامند.

۷ـ برای مبالغه مثل تاءکرد درآخر علامه وفهامه وغیره که آنرا تـاء تکثیرهم میگویند

۸ـ تاء الحاقی بصیغه منتهی الجموع که بردوقسم است
اول نسبت مانند مهلبی که جمع منسوبش میشود مهالبه ودیلمی که جمع منسوبش دیالمه است دوم برای تعویض حرف محذوف مانند زنادقه که جمع زندیـــق و حرف محذوف یاء زندیق است .

حرف ث بحساب ابجد مساوی باعدد ۵۰۰ است اثر دیگری ندارد
حرف ج و چ در ابجد مساوی باعدد سه میباشد اثر دیگری ندارد
حرف ح در ابجد مساوی با عدد هشت است خاصیت دیگری ندارد
حرف خ بحساب ابجد مساوی باعدد ۶۰۰ است اثر دیگر ندارد
حرف د بحساب ابجد باعدد ۴ مساوی است خاصیت دیگری ندارد
حرف ذ بحساب ابجد مساوی باعدد ۷۰۰ میباشد " "
حرف ر بحساب ابجد مساوی باعدد ۲۰۰ است " "
حرف ز بحساب ابجد مساوی باعدد ۷ است " "
حرف س

۱ـ مساوی باعدد ۶۰ میباشد .

۲ ـ حرفی است که داخل بر فعل مضارع میشود و آنرا اختصاص باستقبال (آینده) میدهد مانند سیاتیک میآید تو را در مستقبل (آینـــده) و سیصلی نارا" ذات لهب (در آینده در آید در آتش زبانه دار)

حرف ش مساوی عدد ۳۰۰ و حرف ص مساوی عدد ۹۰
و حرف ض مساوی عدد ۸۰۰ و حرف ط مساوی عدد ۹
و حرف ظ مساوی عدد ۹۰۰ و حرف ع مساوی عدد ۷۰
و حرف غ مساوی عدد ۱۰۰۰ میباشند و اثر و خاصیت دیگر ندارند

حرف ف مساوی عدد ۸۰

حرف فاء در موارد زیر میآید

۱ ـ عاطفه که فایده ترتیب و تعقیب میدهد مانند قام زید فعمرو یعنی زید قیام کرد و در تعقیب او عمرو هم برپاخاست یا مانند حبسه فقتله یعنی او را حبس کرد و متعاقب آن او را کشت

۲ ـ سببیه مانند ضربه فمات یعنی او را زد و باین سبب مرد

۳ ـ رابطه برای جواب بشرط مانند ان کنتم تحبونني فاحفظوا وصایای یعنی اگر مرا دوست میدارید پس سفارشهای مرا حفظ کنید

۴ ـ ناصبه برای مضارع مثل زرني فاکرمک (بفتح میم) یعنی دیدن کن مرا پس اکرام کنم تو را (فا باعث نصب اکرم که فعل مضارع است گردیده و این فاسببیه هم نامیده میشود)

۵ ـ برای استیناف که معنی سابق را قطع میکندو شروع بغیر آن میکند مانند یقول له کن فیکون یعنی میگوید باو باش (در اینجا معنی تمام است) پس میباشد (یعنی پس او در اینوقت میباشد که خود معنی دیگری است)

۶ ـ زائده مانند لماقمت فقمنا (چون برخاستی برخاستیم) که حرف فا در این جمله زائد است

حرف ق مساوی عدد ۱۰۰ است و خاصیت دیگری ندارد

ک = ۲۰

حرف کاف در موارد زیر بکار میرود

۱ ـ ضمیر مخاطب (منصوب یا مجرور) مانند ضربک و کتابک (زد تورا و کتاب تو) و ضربک وکتابک (بکسر کاف) (زد تو زن را ـ کتاب تو زن) وغیره

۲ ـ حرف جر در حالیکه برای تشبیه است مانند زید کالاسد (زید مانند شیر است) که اسد بمناسبت کاف مجرور شده است

۳ ــ تعلیل مانند اذکر واالله کماهد اکم (ذکر کنید خداوند را برای اینکه شما را هدایت کرد) .

۴ ــ تاکید که زائد هم هست مثل لیس کمثله شیئ (نیست مانند او چیزی) که حرف کاف در کلمه کمثله زائد است و برای تاکید آمده است

۵ ــ حرف خطابی که باسم اشاره الحاق میشود مثل ذلک و تلک و بضمیر منفصل منصوب ملحق میشود مثل ایاک و ایا کما .

۶ ــ در فارسی حرف تصغیراست مانندکاف در شهرک (شهر کوچک) و مرغک (مرغ کوچک ــ جوجه) سعدی گوید :

مرغک از بیضه برون آیدو روزی طلبد
وادمی زاده ندارد خبر از عقل و تمیز

و امثال ذلک .

ل = ۳۰

حرف لام در اول کلمات سه حالت دارد :

یا عامل جر است یعنی آخر کلمه‌را مجرور میکند و در این مورد لام مکسور است مانندلزید و لله ملک السموات و الارض که زید و لله بمناسبت لام مکسوری‌که برسرآنها درآمده مجرور شده‌اندو امثال ذلکو یا عامل‌جزم است یعنی‌حرف آخر کلمه‌را ساکن میکندودراین‌حال‌لام‌امریالام‌طلب نامیده میشود و نیز مکسوراست‌مانندلیضرب (بایدبزنند)ولیحکم‌الله (حکم کند خداوند) که بعلت اتصال میم بالله جزمش تبدیل بکسره شده است یا غیر عامل است و در این حال مفتوح‌است مانند لزید قائم (هرآینه زید ایستاده است) و ان زیدالقائم و امثال ذلک .

م = ۴۰

میم‌حرفی‌است برای دلالت بر جمع ذکور مثل کنتم تستکبر ون‌فی‌الارض

(بودید استکبار ورزیدید در روی زمین)
و نیز اسم استفهام است بعداز حروف جر مانندبم و لم و در این حال میم مفتوح است (یعنی بچه جهة و برای چه؟)

ن = ۵۰

حرف نون پنج مورد دارد:

۱ ـ نون تاکید که یا خفیفه و ساکنه است ویا ثقیله و مفتوحه و هر دو اختصاص بفعل دارند.

نون تاکید خفیفه مثل لیکونن من الصاغرین (تا باشند از حقیران) که نون آخر لیکونن ساکن است و نون تاکید ثقیله مانندولاتحسبن الله غافلا" (گمان مبرید خداوند غافل است) که نون تحسبن مفتوح است و مشدد

۲ ـ نون تنوین و آن نون ساکن زائدی است در آخراسم که تلفظ میشود و نوشته نمیشود مثل کتاب که خوانده میشود کتابن و امثال آن.

۳ ـ نون علامت تانیث درآخرفعل وآن یا خفیفه و مفتوحه است مثل ضربن (زدند گروه زنان در زمان گذشته) و یضربن (میزنند گروه زنان در زمان گذشته) و اضربن (بزنید شما گروه زنان) که در مقام ضمیر قرار داردو یا مشدده مفتوحه است که متصل بضمائر میگردد برای دلالت برجمع اناث مانند غلامکن (غلام شما زنان) و منهن از آنزنان و ضربهن (زد آنزنان را).

۴ ـ نون وقایه که قبل از یاء متکلم واقع میشود مثل ضربنی واننی وغیره

۵ ـ نون زائد که بر دو قسم است اولی نونی است که ملحق بفعل مضارع میشودو قتی که متصل بضمیر تثنیه شود مثل یضربان و تضربان یا متصل بضمیر مونثه مخاطبه گردد مثل تضربین، یا جمع مذکر مانندیضربون

و این نون در تثنیه مکسور و در باقی مفتوح است .
دوم نونی است که باسم مثنای مکسور ملحق میشود مثل الزیدان و بجمع مذکر مفتوح اضافه میشود مانند الزیدون .

و = ۶

حرف واو بوجوه متعدده آمده است وا هم وجوه مزبوره بقرار ذیل است

۱ ــ واو عطف مانند جاء محمد وعلی (محمد آمد وعلی هم آمد)

۲ ــ واو حالیه مانند جاء زیدوالشمس طالعه (زید آمد در حالیکه خورشید طالع میشد)

۳ ــ واو استیناف یا مستانفه (یعنی در جمله‌ای بعدازین واو جمله دیگری شروع میشود مثل لاتاکل‌السمک و تشرب‌اللبن یعنی ماهی نخور شیر بنوش

۴ ــ واو معیه مثل سرت والجبل یعنی راه میروی وکوه باتو (مثل اینکه کوه هم با تو یعنی در معیت تو حرکت میکند)

۵ ــ واو قسم مثل والله العظیم یعنی قسم بخدای بزرگ (این واو از حروف جاره هم شمرده شده است)

۶ ــ واو رب (بضم راء و تشدید باء مفتوح که معنی بسا یا بسیار میدهد) مانند ولیل کموج‌البحرارخی سدوله (بسا شب که مانند موج دریا پرده‌های ظلمتش را رها کرد)

۷ ــ واو فصل مانند واو عمرو که برای تفصیل و امتیاز از عمر است .

۸ ــ واو زائد که غالبا بعدالا واقع میشود مثل واو دراین جمله مامن مطلق الاو له مقید (یعنی هیچ مطلقی نیست که قیدی برای او نباشد) و بطوریکه ملاحظه میفرمائید واو در این جمله معنی و مفهومی ندارد وزائد است) .

یا ما من احد الا وله طمع و حسد (کسی نیست که برای او طمع وحسدی نباشد)شاهد برسر واو قبل از ولهمیباشد.

ه = ۵

حرف ها در سه جا مورد استفاده قرار میگیرد.

۱ ــ ضمیر برای غائب مانند له(برای او) وکتابه(کتاب او) و غیره.

۲ ــ هائی که بعداز ایا(بکسرهمزه و تشدیدیاء) میآید و او نیزبرای غائب است ایاه یعنی او.

۳ ــ هاء ساکنی که در مقام حسرت وافسوس بعداز اسم میآید مانند وازیداه و وااسفاه و امثال ذلک.

ی = ۱۰

حرف یاء دو مورد استفاده دارد.

۱ ــ برای ضمیر مخاطب مونث مثل اکتبی (بنویس تو زن) و خذی (بگیر) و کثیر من امثالها.

۲ ــ ضمیربرای متکلم مانندضربنی (زدمرا) و کتابی (کتاب من) که آنرا ضمیر ملکی نیز مینامند و مانند آنها.

"پــایــان"

